

## چگونی برگزاری مراسمهای اول ماه مه (روز جهانی کارگر) در مصاحبه‌ایی با محمود صالحی

صدیق اسماعیلی

بیست پنجم فروردین ماه هشتاد و شش

"تاریخچه مبارزات کارگران خباز سقز" عنوان مطلبی است که در تماس تلفنی من با آقای محمود صالحی یکی از رهبران خوشنام جنبش کارگری در ایران صورت گرفته است. در این اثر سازمان دادن دوباره "سندی‌کای کارگران خباز سقز"، تلاش برای تداوم سنتهای آن در قالب "انجمن صنفی کارگران خباز سقز"، بزرگداشت مراسمهای اول ماه مه و نیز درسهای حاصله بررسی میشود.

قسمت اول و دوم این مطلب، قبلاً انتشار یافته است. از آنجا که این مطلب هنوز کامل نشده است، آنچه را که در زیر میخوانید فقط در مورد بزرگداشت مراسمهای اول ماه مه است.

ص. اسماعیلی - اجازه بدهید که به برگزاری مراسمهای اول ماه مه پردازیم.

تا سال ۱۳۷۶ این مراسمها در خارج از شهر و به صورت محفلی برگزار میشد، اما در سال ۱۳۷۶ برای اولین بار مراسم اول مه، به صورت علنی و در سطح شهر برگزار شد. به نظر شما چه عاملی باعث شد تا مراسمهای اول مه از حالت محفلی بیرون بیاید؟

م. صالحی - بله درست است که، قبل از سال ۷۶ ما همیشه به صورت محفلی و بیرون از شهر مراسم می‌گرفتیم و همیشه هم این احساس را داشتیم که این مراسم برای طبقه کارگر است نه برای یک محفل یا یک عده انگشت شمار. بهمین دلیل ما تصمیم گرفتیم که حتماً باید مراسمهایمان را به شهر برگردانیم. اولین مراسمی که به صورت علنی برگزار شد در سال ۱۳۷۶ بود. ما بدون اینکه از دولت کسب مجوز بکنیم یک سالن به اسم سالن "شهید بیدهدنی" را رزرو کردیم و در آنجا مراسم گذاشتیم. مردم زیادی به استقبال این مراسم آمدند. ما مقالاتی را در آنجا خواندیم.

به نظر مراسم بود به لحاظ سیاسی و طبقاتی بسیار پر محتوا، اما با توجه به اینکه امکانات کافی نداشتیم متأسفانه نتوانستیم از آن فیلمبرداری کنیم که الآن مثل یک سند در اختیار مردم قرار گیرد. بعد از این مراسم، ما دوباره تحت فشار و بازجویی قرار گرفتیم که چطور جرات کردید این کار را انجام بدهید؟ چرا این کار را کردید؟ دهها بار ما را به اطلاعات احضار کردند. من خودم چندین بار به اطلاعات احضار شدم. سرانجام در سال ۷۸ دستگیر شدیم. من، جلال حسینی و محمد عبدپیور را دستگیر کردند و به مدت هفتاد و پنج روز در سلول انفرادی نگهداشتند، بعداً ما را آزاد کردند. در سال ۱۳۷۹ حکم دیگری را به من دادند و من را دوباره به مدت ده ماه زندان کردند. ما برای برگزاری مراسم اول مه این همه سختی متحمل شدیم. بعد مسئولین دولتی به ما گفتند که منبعه باید از آنها برای برگزاری مراسم مجوز بگیریم. البته مجوز نه به این معنا که ما بنویسیم: "فرماندار محترم لطفاً به ما مجوز بده" اینها هماهنگ کننده مراسمهای ما شدند. در سال ۱۳۷۸ من در مراسم اول مه در سالن شهرداری سقز سخنرانی

کردم، مراسم سال ۷۹ نیز در همین سالن برگزار شد. بعد از این مراسمها دیگر تعداد شرکت کنندگان اول مه بیشتر و بیشتر شد و چون این سالن حجم و گنجایش کافی نداشت از سال ۷۹ به بعد مراسمهای اول مه را در سالن کاوه سقز برگزار کردیم.

ص. اسماعیلی - در مراسم که در سالن شهرداری در سال ۷۷ برگزار شد، شما یکی از سخنرانان این مراسم بودید، در واقع سخنان شما حکایت از سنت خاصی داشت، مهمتر از همه ماهیت اداره کار را برملا کرد. چه چیزی از این مراسم به یاد دارید؟

م. صالحی - ما در آن زمان تجربه کافی نداشتیم که مراسم به این بزرگی را در میان مردم برگزار کنیم. همانطور که بیشتر گفتیم قبلاً تمام مراسمهایمان درون محفل خودمان بود، به دنبال آن فقط تجربه برگزاری مراسم علنی در سال ۷۶ را داشتیم. بهر حال یکی از سخنرانان مراسم سال ۷۷ من بودم. در میان سخنرانان گرایشهای مختلفی موجود بود. برای مثال، یکی سخنانش را با تقدیر از " خون پاک هفتاد و دو شهید" شروع کرد، دیگری بر روح پاک رهبر انقلاب درود فرستاد و از این جور چیزها. اما من صحبت کردم به نام طبقه کارگر شروع کردم (فیلم این مراسم موجود است) و سخنانم را ادامه دادم. این امر باعث شد که حتی بعضی از مسئولین شهرستان، مثل مدیران اداره‌های مختلف به دیده احترام به من نگاه کنند، اما در مقابل اینها فرماندار و مسئولین حفاظت اطلاعات چشم غره رفتند. بعداً این جماعت به همین دلیل مراقبتهایشان علیه ما را افزایش دادند، بر تهدیدهایشان افزودند و تلاش کردند که نگذارند ما اقدامی به نفع کارگران انجام دهیم. بهر حال به نظرم این مراسم اگرچه به صورتی که خود پیش‌بینی کرده بودیم پیش نرفت اما دو نکته مثبت داشت. یکی اینکه رسماً اعلام کردیم که ما کی هستیم و از چه طبقه‌ای هستیم، دیگری این بود که دولت هم موضع خود را در قبال ما روشن ساخت. برای دست‌اندرکاران آشکار شد که ما داریم فعالیت کارگری میکنیم، به آن سیستم و مناسباتی که طبقه ما را مهار کرده و ما را در فقر و فلاکت نگه داشته، معترضیم و در تلاش برای تغییر آن هستیم. این دو نکته باعث شدند که اداره کار بعد از این مراسم، رسماً در برابر ما قد علم کند. آن عده از دوستان ما که به اداره کار توهم داشتند برایشان آشکار شد که اگر ما بخواهیم حقوق خود را اعاده کنیم سیستم و مناسبات سرمایه داری سر راهمان است و هیچوقت از فعالیت ما چشمپوشی نمیکند و همیشه در تلاش است تا ما را سرکوب کند. بعد از این مراسم، همانطور که گفتیم ما را به زندان انداختند. در زمستان سال ۷۸ ما یعنی من، محمد عبدیپور، جلال حسینی و یکی دیگر از دوستانمان به اسم ابراهیم کریمی، که کارگر نانوایان است، دستگیر شدیم و به مدت هفتاد و پنج روز در سلول انفرادی بودیم، یکی از اتهامات من شرکت در این مراسم بود.

ص. اسماعیلی - در مراسم سال بعد (سال ۱۳۷۸) کارگران مراکز دیگر هم حضور داشتند و تا آنجایی که من به یاد دارم شما با پلاکاردهای خودتان آمده بودید و....

م. صالحی - بله ما پلاکاردها و شعارهای مخصوص خودمان را داشتیم و برگزار کننده مراسم هم، سندیکای کارگران خباز بود. در این مراسم هم که در سالن شهرداری سقز برگزار شد، کارگران مراکز دیگر مثل کارگران دخانیات و شهرداری شرکت کرده بودند، اما نه به عنوان تشکل. در این مراسم تعداد شرکت کنندگان نسبت به سالهای قبل افزایش یافت و ما را مجبور کرد که در فکر تهیه مکانی بزرگتر برای برگزاری مراسم باشیم. این بود که از سال ۷۹ به بعد مراسمها را در سالن کاوه برگزار کردیم.

ص. اسماعیلی - مراسم سال ۷۹ را چگونه برگزار کردید؟

م. صالحی - در این سال فهرست برنامه‌ها ابلاغ که شد، از طرف فرمانداری پیام دادند که محمود صالحی حق ندارد سخنرانی کند. با توجه به وضعیت موجود، من در جلسه موافقت کردم که حرف نزنم. تاکید را روی اجرای برنامه‌هایی گذاشتم که شامل رقص مخصوص، اجرای نمایش و خواندن سرود بود. در این سال استقبال زیادی از مراسم شد. مردم زیادی شرکت کردند، وقتی برنامه‌ها اجرا شد، مسئولین دولتی گفتند: "اگه تو حرف میزدی ضررش کمتر بود". آنها وقتی متوجه محتوای برنامه‌ها شدند، دوربین فیلمبرداری آوردند و از مردم و شرکت کننده‌ها فیلم گرفتند تا آنها را بترسانند. بعد از مراسم اکثر کسانی که در خواندن سرود و اجرای رقص مخصوص شرکت کرده بودند دستگیر شدند. آنها را به مدت ۱۵ تا ۲۰ روز زندانی کردند و بعداً با قرار وثیقه آزادشان کردند.

ص. اسماعیلی - مراسمها سال به سال رنگ و بوی تازه‌ایی به خود می‌گرفت، هر ساله تعداد شرکت کننده‌ها بیشتر و بیشتر میشد و اوج آن سال ۸۰ بود. به نظرم در مراسم این سال حدوداً هزار و پانصد تا دوهزار نفر شرکت کردند. با توجه به ازدحام جمعیت و ترس نیروهای اطلاعاتی از این ازدحام، شما را قبل از اینکه سخنرانی کنید دستگیر کرده و بردند، لطفاً در این مورد توضیح بدهید؟

م. صالحی - من از شهریور سال ۷۹ تا بیست و نهم فروردین سال ۸۰ زندان بودم. وقتی که آزاد شدم، دوازده روز به اول ماه مه باقی مانده بود، و در این مدت هم فرماندار جدیدی را به سقز فرستاده بودند که در مورد من کلی تحقیق کرده بود. در آن سال فعالین سندیکا اسم من را بدون اینکه خودم خبر داشته باشم، در لیست سخنرانان نوشته بودند. به همین دلیل فرماندار من را خواست، او از جلال حسینی خواسته بود تا در ساعت شش من را به فرمانداری ببرد من و جلال حسینی با هم به آنجا رفتیم، پس از یک مباحثه، فرماندار به من گفت: "فقط هفت دقیقه وقت دارید که حرف بزنید". اما اداره اطلاعات با این نظر فرماندار کاملاً مخالفت کرد. در روز اول ماه مه به محض اینکه من پایم به حیاط سالن کاوه (محل برگزاری مراسم) رسیدم خبرنگاران جلوی من را گرفتند، من هم مصاحبه‌ایی انجام دادم، بعد از انجام مصاحبه یک پیکان سفید رنگ با سه نفر سرنشین آمدند تا من را ببرند. کارگران اعتراض کردند، من به خاطر اینکه مراسم به هم نخورد آنها (کارگران) را آرام کردم و گفتم: "شما مراسم خود را برگزار کنید من چیزیم نمیشه". بعد اینها من را از شهر خارج کردند و به جاده سرشیو (مکانی در چند کیلومتری شهر سقز) بردند که نسبتاً از شهر دور است. در آنجا یکی از مامورین من را به مرگ تهدید کرد. او به طرزی هیستریک صحبت و تهدید میکرد. میگفت: "میکشمت، زندگیت را نابود میکنم" و از این جور حرفها. این نوع تهدیدها برای من کاملاً عادی بود، اما شیوه برخورد طرف، این احساس را در من بوجود آورد که این آدم به لحاظ روحی مریض است. بعداً شنیدم در اثنائی که من را ربوده بودند، جلال حسینی که مجری برنامه بود به فرماندار گفته بود: "نوبت سخنرانی محمود صالحی که برسد من به مردم ابلاغ میکنم که محمود صالحی را ربوده‌اند". همسر من نجیبه صالح زاده و خواهرم نیز شدیداً به فرماندار اعتراض میکنند و همین سبب میشود شرکت کنندگان فرماندار را تهدید کنند: "باید محمود صالحی را آزاد کنید در غیر اینصورت نمیگذاریم از این سالن بری بیرون". بعدها شنیدم گویا فرماندار به اداره اطلاعات زنگ میزند و میگوید: "تا ده دقیقه دیگر محمود صالحی را آزاد نکنید من دستور میدهم که نیروی انتظامی از شهر خارج شود، بعد شما خودتان جواب این مردم معترض را بدهید". به این دلیل ناچار شدند من را به سرعت برگردانند و وقتی که وارد سالن کاوه شدم با استقبال گرم حاضرین روبرو شدم، فرماندار و رئیس شورای شهر دست من را گرفتند و جلوی میکروفن بردند و به این ترتیب من سخنرانیم را شروع کردم.

ص. اسماعیلی - بلی من خود شاهد این ماجرا بودم. به محض اینکه مردم متوجه شدند که شما را بردند، شعار "محمود صالحی را آزاد کنید" سر دادند، شروع به اعتراض کردند و به فرماندار گفتند که، شما را نگه میداریم تا محمود صالحی را آزاد کنید. سالن از خشم و اعتراض مردم داشت منفجر میشد. جا دارد در آن ماجرا بر اعتراض جانانه و درایت نجیبه صالح زاده هم تاکید کرد. هنگامیکه شما را بردند این او بود که اعتراض را شروع کرد، در ضمن وقتی که سالن از خشم مردم و شعار " محمود صالحی را آزاد کنید " به لرزه افتاد و امکان این بود که جو و فضا از کنترل خارج شود و همچنین خطر بهم خوردن مراسم میرفت، این او بود که دوباره پشت میکروفن رفت و حاضرین را آرام کرد، تا مراسم به هم نخورد.

م. صالحی- بله، درسته. بهر حال بعد از این ماجرا تهدیدات شدت گرفت. زندگی در سایه تهدید و فشار، جزئی از زندگی عادی ما شده است که هنوز هم داریم با آن دست و پنجه نرم میکنیم.

ص. اسماعیلی - در این مراسم یک پانتومیم و تعدادی سرود اجرا شد. آیا سندیکا اینها را سازماندهی کرده بود؟

م. صالحی - بله سندیکا اینها را سازماندهی کرده بود. اکثر بازیگران، کارگران نانوآخانه بودند. نمایشی که اجرا شد به راهنماییهای من درست شد و جلال حسینی آن را کارگردانی کرد.

ص. اسماعیلی - میشود توضیحی در این باره بدهید؟

م. صالحی- در آن سالها تعداد زیادی نمایش طی مراسمهای گوناگون اجرا شدند. اما من در براه انداختن یکی از آنها نقش مؤثری داشتم. صحنه با چهار کارگر شروع میشود که در حال کار کردن هستند (این چهارتن مظهر آن چهار رهبر کارگریند که در اول مه ۱۸۸۶ توسط سرمایداران آمریکایی اعدام شدند). آنها در ۱۱ اردیبهشت (روز جهانی طبقه کارگر) دست از کار میکشند و با دادن شعار رو به قصر سرمایداران میروند، یکی از سرمایداران که مسلح است همه این کارگران را با طناب سفید اعدام میکند، بعد از اعدام این کارگران مبارز، نسل جدیدی به میدان میاید که سمبل و ایفاگر نقش آن نوجوانی دوازده ساله است، کارگران نسل جدید پرچمهای قرمز رنگی را که حمل میکنند با طنابهای سفید در هم می‌تنند تا همبستگی نسلهای کارگران را نشان دهند. آنها این طناب را به طرف شرکت کننده‌ها پرتاب کردند. بعد از آن، گروه موسیقی یک سرود کارگری اجرا کرد و این در حالی بود که اجرا کنندگان لباس قرمز رنگ به تن داشتند و نشان دهنده کارگرانی بودند که در حال کار کردن هستند. تک خوان آنها دست چپ گره کرده‌اش در اهتزاز بود، بعد آنهای دیگر هم یک به یک دستشان را گره کردند و زیر بال دیگری رفتند تا اتحاد و همبستگی کارگران را نشان دهند، البته سرودهای زیادی اجرا شد که من همه را به خاطر ندارم.

ص. اسماعیلی - مراسم سال ۸۱ چگونه برگزار شد؟

م. صالحی - در این سال ما در حال تدارک مراسم بودیم که خبر شدیم دولت رسماً به سندیکا ابلاغ کرده که محمود صالحی نباید در مراسم سخنرانی کند در عکس‌العمل به این تصمیم غیر دموکراتیک، ما تصمیم گرفتیم که آن را قبول کنیم، بهر حال من در مراسم شرکت کردم. وقتی برنامه‌ها به پایان نزدیک شد من را برای اهدای جوایز به کارگران احضار کردند و من به محض قرار گرفتن پشت میکروفن اعلام کردم، که "کارگران، شرکت کنندگان محترم، امسال به من اجازه سخنرانی ندادند به همین دلیل من نتوانستم در حضور شما عزیزان عرض ادب کنم. هر چند من اجازه حرف زدن ندارم ولی با دل و جان این روز فرخنده را به تمام کارگران جهان تبریک عرض می‌کنم و الخصوص حضار محترم".

ص. اسماعیلی- در سال ۱۳۸۲ شما ( منظور محمد عبدی پور، جلال حسینی و محمود صالحی است) مراسم روز خود را در شهرستان بوکان برگزار کردید. درست است؟

م. صالحی - بله. ما در حال تدارک مراسم بودیم که از طرف سندیکا به ما اعلام شد " برابر دستور فرمانداری شما محمود صالحی، جلال حسینی و محمد عبدی پور حق شرکت در مراسم اول ماه مه را ندارید ". با توجه به این موضوع ما دو روز قبل از مراسم اول ماه مه، در یک گشت دو روزه به تمام کارگاههای داخل شهر سقز مراجعه کردیم و در بین آنان اقدام به پخش شیرینی کردیم. از طرف دیگر کارگران خباز بوکان از ما دعوت کرده بودند تا در مراسم آنان شرکت کنیم. ما در روز جهانی کارگرسال ۱۳۸۲ روز خود را در بین کارگران بوکان برگزار کردیم و با شادی این مراسم برگزار شد که یکی از سخنرانان آن مراسم من بودم. در واقع شرکت ما در مراسم روز جهانی کارگر در بوکان سرو سامان دادن به این مراسمها بود، و باید اعتراف کنم که تاثیر مثبتی داشت.

ص. اسماعیلی- حال به مراسم سال ۱۳۸۳ بپردازیم. این سال از حساسیت خاصی برخوردار بود، از آنجا که قبل از برگزاری مراسم، شما و تعداد دیگری از کارگران را دستگیر کردند و تا آنجایی که اطلاع دارم، شما مراسم روز خود را در زندان برگزار کردید و همچنین عدهایی از دوستان کارشکنی کردند، واقعیت قضیه از چه قرار بود؟

م. صالحی - سال ۸۳ ما یک شورا تشکیل دادیم و من به عنوان سخنگو و دبیر شورا انتخاب شدم. بهتر است توضیح دهم که این سال کبیسه بود و ۱۲ اردیبهشت برابر بود با اول مه. روز جهانی کارگر در ایران ۱۱ اردیبهشت است و هر چهار سال یکبار مراسم کارگران از حالت جهانی خودش خارج میشود. شورا قاطعانه تصمیم گرفت که مراسم اول مه را حتما برگزار کند و مخصوصا آنرا همزمان با هم طبقه‌ایهای خود در جهان برگزار کند. این طبعاً کار ما را سخت میکرد، اما ما از سختی هراسی نداشتیم، بهر حال من به نمایندگی از سوی شورا به تمام ادارات و تشکلهای دیگر در سطح شهر سقز نامه نوشتم.

یکی از این تشکلهای سندیکا کارگران خباز بود. با توجه به حضور عدهایی محافظه‌کار در راس سندیکا، آنها به درخواست ما برای برگزاری مراسم مشترک جواب مثبت ندادند و تصمیم گرفتند که مراسم اول مه را با شورای اسلامی کار و خانه کارگر و دیگر نهادهای دولتی در سالن کاوه برگزار کنند. این کار باعث تاسف بود، اما در تصمیم ما برای برگزاری حتمی مراسم خلی ایجاد نکرد. در هر حال ما از فرمانداری درخواست مجوز کردیم، فرمانداری تا آخرین لحظات، یعنی روز اول مه، هیچ جوابی به ما نداد. در این فاصله حفاظت اطلاعات و نیروی انتظامی مستمرا ما را احضار و تهدید کردند. در مقابل این تهدیدات به آنها گفته شد که کارگران مصمم هستند و مراسم خود را برگزار خواهند کرد. به دنبال این قاطعیت به کرات از ما خواستند که مکان برگزاری مراسم را به آنها بگوییم، ما هم سه مکان مختلف از جمله، محله شریف آباد، خیابان سی و دومتری و چهارراه آزادی را به آنها گفتیم. این مکانها به اضافه محوطه خانه من را محاصره کردند. حدودا پانزده تا بیست ماشین نیرو را پیرامون خانه من مستقر کردند تا رفت و آمدها را کنترل کنند. بعد از ظهر اول مه دوستانی که در خانه ما مهمان بودند، در زمان خروج از منزل من، مورد حمله نیروهای امنیتی قرار می‌گیرند و چند نفر از مهمانان من از وحشت پا به فرار می‌گزارند و نیروهای امنیتی به طرف آنان با اسلحه شلیک می‌کنند که موجب رعب و وحشت اهالی منطقه میشود و همزمان عده زیادی از نیروها وارد منزل من می‌شوند که همسر من را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند.

خود ما بی اعتنا به حضور نیروهای مسلح به طرف پارک کودک، که به عنوان میعادگاه برگزاری مراسم انتخاب

کرده بودیم، راه افتادیم. جالب اینجاست که نیروهای اطلاعاتی و انتظامی تا ساعت سه بعد از ظهر آن روز قادر نشدند از محل برگزاری مراسم باخبر شوند. البته در این سال عده‌ایی که قرار بود همچون ما راهی میعادگاه شوند، زیر قولشان زدند و در خانه ماندند که این خودش یک بحث جداگانه است. بهرحال ما که راهی پارک کودک بودیم هنوز نرسیده به پارک دستگیر شدیم، اولین کسی را که دستگیر کردند خود من بودم. به دنبال من بقیه رفقای ما دستگیر شدند که جمعاً پنجاه نفر شدیم. تنها اتهام ما تلاش برای برگزاری مراسم روز کارگر بود، عده‌ایی از دستگیر شده‌گان بدلیل اینکه هرگز زندانی نشده بودند، ترسیدند. من که این جو را دیدم گفتم که مراسم خود را در داخل زندان برگزار میکنیم، همین کار را هم کردیم. ابتدا من یک سرود خواندم، بعد به مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه حرف زدم که تاثیر خوبی در روحیه دوستان داشت، دوستانی که دچار هراس شده بودند حالت عادی خود را پیدا کردند. در این مدت مامورین مداوما تهدید میکردند که با بی‌اعتنایی ما روبرو شدند، محسن حکیمی هم بعد از من سرود انترناسیونال را خواند، بهرحال ما مراسم خود را در زندان برگزار کردیم. صحبت کردن در مورد اول ماه مه ۱۳۸۳ و روشن شدن آن به حدی زیاد است که هزاران صفحه کاغذ می‌خواهد ولی بنا به دلایلی فعلا به این چند مطلب بسنده می‌کنم و من امید دارم که در آینده بتوانم به تفسیر آن را نوشته و برای روشن شدن اذهان عمومی آن را انتشار دهم.

صدیق اسماعیلی

منبع: وبلاگ کارگران

<http://www.marx.blogfa.com>